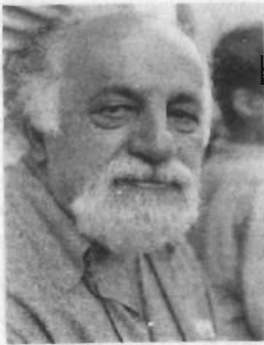


ایجاد سبک، خوش رقصی

در برابر غربی‌ها

مصاحبه با نقاش معاصر: «هانئیل الخاص»



هانئیل الخاص، نقاش برجسته معاصر، نیاز به معرفی ندارد. وی طی سالها با ممارست درخوردت تحسین به راه خود ادامه داده است و حرفه‌ای شنیدنی در مورد هنر نقاشی این مرز و بوم دارد که امیدواریم خوانندگان کلک با مطالعه این مصاحبه، بیشتر به دنیای این هنر نزدیک شوند.

نقاشی بیشتر شد و در نتیجه فعالیت هنرمندان گسترش یافت و این به خودی خود خوب است ولی به دلیل نبود آموزش صحیح، عملاً نتیجه مثبتی از این تعداد مراکز آموزش نقاشی عاید نشده است یعنی هنوز نقاشان خوبی تحویل جامعه نداده‌ایم.

بنابراین به طور کلی معتقدم آن زمان، هنرمندان بیشتری داشتیم که صاحب فکر و سبک و شخصیت خاص خود بودند؛ ژازه طباطبایی‌ها، زنده‌رودی‌ها، پیلارام‌ها، قندریزها، تناولی‌ها، بهجت صدرها و منصوره حسینی‌ها... را داشتیم ولی الان آن گونه نقاشها کم شده‌اند یعنی کمتر می‌توانیم

روی شخص برجسته‌ای انگشت بگذاریم و بگوییم این نقاش در روش کاری خود صاحب سبک و در آن سبک موفق است. البته نمی‌شود با این قاطعیت نظر داد، باید صبر کرد و بیشتر فرصت داد، ممکن است نقاشان خوبی ظهور کنند. به عنوان مثال نقاش گردی داریم به نام ضیاءالدینی که به نظر من در میان هنرمندانی که می‌شناسم بسیار برجسته است؛ یا هنرمندانی مثل احمد وکیلی و احمد امین نظر که جوایا و پویا هستند و تکنیکی قوی به عنوان پایه کارهایشان مطرح است.

بنابراین قطعاً کسانی خواهند آمد که جای آن

محمدجواد خردمند: باتشکر از شما که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید، لطفاً درباره نقاشی قبل و بعد از انقلاب، نظر خود را بیان کنید.

هانئیل الخاص: من فکر می‌کنم ابتدا باید درباره چند شعار همسو صحبت کنم. گویا کم‌کم دارد رسم روزگار می‌شود که «هر نوع خدمت به سیاست، خیانت به هنر است» یا «هر نوع خدمت به محتوا خیانت به فرم است».

شاید بر پایه چنین طرز تفکری است که کسانی که شور و هیجانی دارند و معتقدند هنر باید کاری بکند، سعی می‌شود هر روز بیشتر عقب رانده شوند و در همایش‌های مختلف به تدریج کمتر و کمتر مورد اعتنا قرار

گیرند. به نظر من این سعی‌ها به جایی هم نمی‌رسد، کسی که می‌گوید «هر چه آدم کمتر به تعهد بیاندیشد و گرایش کمتری به مضمون داشته باشد هنرمند بهتری است» انگار «چینی» حرف می‌زند من با او نمی‌توانم هم‌کلام شوم. پس این مسأله را همین جا بین خودمان حل کنیم که اگر این مصاحبه بر پایه چنین باوری است، ادامه ندهیم. بعد از این تأکید اجازه بدهید یک جواب کلی به سؤال شما بدهم، هر چند در طول این مصاحبه مسأله وضع نقاشی قبل و بعد از انقلاب باید مفصل‌تر بیان شود. در این شکی نیست که بعد از انقلاب، تعداد دانشکده‌ها و مرکز آموزش

● **باید صبر کرد و بیشتر فرصت داد، ممکن است نقاشان خوبی ظهور کنند.**

نقاشان برجسته را بگیرند.

اتفاق ناگوارى هم که بعد از انقلاب رخ داد از راه رسیدن نقاشانى بود که با پیش‌زمینه قوی مذهبی وارد عرصه شدند که متأسفانه بیش از هنر به شعار پرداختند و کوشیدند به زور (و نه از راه هنرمندانه) محتوا را در آثار خود پیاده کنند. معدود کسانی مثل حبیب‌الله صادقی و کاظم

چلیپا که تکنیک پایه‌ای محکمی داشتند موفق‌تر از دیگران بودند، ولی باید دانست که در هنر نمی‌توان با پیش‌زمینه‌های معین و غیر از روشهای هنرمندانه به بیان اندیشه خاصی پرداخت. اینجا همان نقطه‌ای است که خود من با محتوای بدون توجه به فرم مناسب آن مخالف هستم، چرا که نباید محتوا به زور در یک اثر هنری ارائه شود. البته اشتباه نشود، من با هنر مذهبی یا ارائه تفکر شهادت در نقاشی مخالف نیستم، چون من در میان مکاتب هنر غربی، مکتب بیژانس را بر همه ترجیح داده‌ام بلکه با ارائه این مفاهیم متعالی به شکل ضعیف مخالفم چرا که نحوه ارائه ضعیف یک اندیشه می‌تواند باعث کاستن ارزش آن اندیشه شود.

اسماعیل محجوب: نظران درباره نقاشی سقاخانه‌ای و نقاشانی که در این سبک کار کردند چیست؟

الخاص: مسأله نقاشی‌های سقاخانه‌ای همان شروع آرزویی بود که «باید در آثارمان هویت داشته باشیم» و این مشکل بزرگی را ایجاد کرد، چرا که در واقع خواستیم پلی بزینم بین غرب و سنتهای خودمان، یعنی از یک سو غرب را نوازش کنیم و به آنها بگوییم که ما عقب‌مانده

نیستیم، امل نیستیم و می‌دانیم کویسیم و آبستره چیست. بعد تلفیقی ایجاد کردیم که اصلاً با هم جور نمی‌شد، مثلاً ابروهای پیوسته را چپاندن در آثار پیکاسو، یعنی زنان دوره قاجار را کویستی کشیدن.

یا به عنوان مثال کسانی بودند که خط فارسی را به سبک «آپ آرت» وارد کارهایشان کردند تا به

غربی‌ها بگویند: «من ایرانیم» ولی هیچ عمقی در کارهایشان دیده نمی‌شد، یعنی نمی‌توانستید هیچ نیازی به استفاده از خط فارسی در آثارشان احساس کنید. بعد جالب اینجا بود که اسم این کارها را هم می‌گذاشتند «نوآوری». در این باره بد نیست با یک مثال کاریکاتوری روشن کنم که نوآوری به شکل غلط چه فاجعه‌ای می‌تواند باشد.

فرض کنید کسی پیدا شود و یک نمایشگاه نقاشی بگذارد درباره گلابی و فقط با رنگ‌های سبز و آبی. مسلماً هیچ کس در دنیا نیست که یک نمایشگاه با رنگ سبز و آبی

آن هم فقط از گلابی برقرار کرده باشد و قطعاً آن شخص با این کار اولین نفر در این زمینه خواهد بود. حالا فرض کنیم آن شخص کمی کارش را گسترش دهد و چند نمایشگاه دیگر با همین مضمون و همین رنگها بگذارد. مسلم بدانید بعد از آن هر کس کارهای وی را ببیند بدون آنکه توجهی به امضای پای اثر بکند، درمی‌یابد که به وی تعلق دارد ولی واقعاً آیا صاحب سبک شدن به همین آسانی است؟ آیا نوآوری همین است؟ به نظر من صاحب سبک شدن و شناخته شدن غلط، می‌تواند تا این حد آسان‌یاب باشد. مکتب سقاخانه‌ای به نحوی هم همینطور بود،

● **خواستیم پلی بزینم بین غرب و سنتهای خودمان، یعنی از یک سو غرب را نوازش کنیم و به آنها بگوییم که ما عقب‌مانده نیستیم، امل نیستیم و می‌دانیم کویسیم و آبستره چیست. بعد تلفیقی ایجاد کردیم که اصلاً با هم جور نمی‌شد، مثلاً ابروهای پیوسته را چپاندن در آثار پیکاسو، یعنی زنان دوره قاجار را کویستی کشیدن.**

حرفهای گنده‌ای هم درباره آن نوشته شد ولی آیا "سقاخانه‌ای" مکتب بود؟ به نظر من اتفاقاً تهاجم فرهنگی یعنی همین که ما برای خوش‌رقصی کردن در برابر غربی‌ها، بیاییم مکتب بسازیم.

خردمند: آنچه من از گفته شما درک می‌کنم این است که هنرمند واقعی خود را در قالب سبکها و روشهای مختلف و از پیش تعیین شده زندانی نمی‌کند، بلکه در هر سبکی می‌کوشد خلاقیت داشته باشد.

الخاص: بله مکتب و یا سبک شخصی را نمی‌توان از پیش تعیین کرد.

محبوب: نظراتان در مورد سهراب سپهری و اصولاً نقاشانی که به هنرهای دیگر هم می‌پردازند چیست؟

الخاص: من معتقدم در این زمان مثل دوره رنسانس یک بُعدی بودن خوب نیست، یعنی فقط نقاش بودن به نظر من درست نیست.

نقاشی که سینما را نشناسد، شعر نخواند یا شعر نگوید و با ادبیات داستانی بیگانه

باشد ممکن است نقایصی در کارش رخنه کند، ولی سهراب سپهری یک جریان دیگر است. سهراب سپهری به عنوان آنچه در حال حاضر شهرتی یافته، مورد علاقه من نیست. برای من وی سوزناک، ساتی ماتتال و پر از احساسات رفیق فلسفی‌ست، چیزی که من «فلسفه یک دلار و نود و نه سنتی» نامگذاری کرده‌ام (در آمریکا کتابهایی با این قیمت وجود دارد که در داروخانه‌ها می‌فروشند و تبلیغ می‌کنند) ولی سپهری در عین حال لحظات شاعرانه خیلی خوبی داشت که در آن سوزناکی‌ها و احساس اینکه «من خیلی پاکم، خیلی نازم و...» گم می‌شود. به هر حال فکر می‌کنم او بیشتر نقاش است تا شاعر. تابلوهایش آرامش دارد، بافت خیلی زیبایی انتزاعی دارد. در این باره در جواب سؤال‌های بعدی شما اشاراتی دیگر خواهم

داشت.

حوریه هادی: اگر ممکن است درباره «پست مدرنیسم» در نقاشی و جایگاه آن در ایران برایمان بگویید.

الخاص: برای «پست مدرنیسم» مکتبی مشخص نشده است. پست مدرنیسم در دنیا یک آگاهی، نگرانی و پرسش است، این پرسش که آیا در «مدرنیسم» بی‌رویه پیش نرفته‌ایم؟ آیا زیاده‌روی نکرده‌ایم؟ آیا بحران به وجود نیاورده‌ایم؟ همین که نگران شویم در چه مواردی اشتباه کرده‌ایم و دریابیم که شکوه و جلال مدرنیسم دارد به بن‌بست می‌رسد یا نه؟ به نظر من معنی

بمن بایست می‌رسد یا نه؟ به نظر من معنی «پست مدرنیسم» فعلاً در هر کشوری به ریشه‌های اصیل آن ملت برمی‌گردد.

مثلاً در آلمان چون «اکسپرسیونیسم» خصلت بارز و تاریخی آلمان‌ها است، بنابراین می‌بینیم که پست مدرنیسم آنها نیز گرایش به اکسپرسیونیسم دارد.

در ایتالیا پست مدرنیسم به مذهب و آیین‌ها گرایش پیدا می‌کند، در آمریکا به دو سمت می‌رود: یا می‌رود به سوی هنر سرخپوستها مثل «اینکا»ها یا به سمت سطح و رنگهای ساده و تخت و مینی‌مال صنعتی و تبلیغاتی. در ایران، شاید باید کمی به شمایل‌های مذهبی خودمان پردازیم و آثار نقاشانی چون قولر آفاسی، مدیر و حتی بلوکی فر معاصر را بررسی کنیم، یا مینیاتور را با شعوری صحیح‌تر بازآفرینی کنیم.

خردمند: لازم بود در ابتدا از شما بخواهیم که اطلاعاتی از قبیل سن، تحصیلات، تعداد نمایشگاه‌ها که تاکنون برپا نموده‌اید و هرگونه اطلاعات دیگری درباره خود به خوانندگان ارائه دهید، ولی چون شما با این شیوه که اول مثل همه مصاحبه‌ها با معرفی کردن آغاز می‌شود، مخالفید اگر مایل باشید می‌توانید در این

● در مقایسه با فرهنگ زمینی که هنر قالی ما یا به عبارتی غنی‌ترین فرهنگ جهانی باشد، فرهنگ دیواری ما بقدری نازل است که باعث سرافکندگی است.

جامختصری به آن بردازید.

الخاص: مخالفت آنچنانی که ندارم ولی خب می توان گاهی روند مصاحبه را پیش بینی نکرد. چشم.

من از پدر و مادری آشوری در کرمانشاه متولد شدم در سال ۱۳۰۹ و در خردادماه آینده در روز تولد ۶۹ سالگیم قرار است نمایشگاهی از چهره های نیما و اشعارش در گالری الهه برقرار کنم. دو سال پیش جشن پنجاه سال نقاشی خود را سه سال دیرتر در موزه آزادی برقرار کردم. بیش از ۱۰۰ نمایشگاه نقاشی تک نفری و بیش از ۲۰۰ نمایشگاه گروهی در ایران، اروپا، کانادا، آمریکا و استرالیا داشته ام. سی و پنج سال و اندی در هنرستان پسران، ۵ سال در دانشکده «مانتی سلو» ایالت «الی نوی» آمریکا با سمت مدیر گروه و دانشیار، ۶ سال و در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران ۱۷ سال به نور رسمی و در دانشگاه هنر آزاد اسلامی ۷ سال، به طور موقت تدریس کرده ام. در حال حاضر نه حقوق بازنشستگی می گیرم نه بیمه پزشکی دارم. از سال ۵۳ به مدت چهار سال در روزنامه کیهان نقد هنری نوشته ام. چهار جلد کتاب آموزش هنری تألیف کرده ام، برای دهها کتاب طرح جلد کشیده ام و شعر مصور کرده ام. به زبان آشوری هزاران بیت دوبیتی - های و کو - قصیده و منظومه و غزل گفته ام. صد و پنجاه غزل حافظ را به زبان مادریم با حفظ وزن و قافیه و معنی و طنز ترجمه کرده ام. بیش از ۳۰۰ متر مربع نقاشی دیواری کشیده ام. جز هزاران تابلو کوچک و بزرگ، سه پرده ۱۵ قطعه ای و چهار پرده هشت قطعه ای نقاشی کرده ام. به مدت دو سال گالریی به نام گیلگمش را که از اولین گالری های معاصر ایران بود، اداره کرده ام و این طراحان بزرگ به ترتیب سن شاگردان من بوده اند که نامشان را همراه هنرمندان غربی که حد تکنیکشان با آنها برابری می کند می آورم: بهمن بروجنی (تیسیان) - منوچهر صفرزاده (فرانسیسکو گویا) مسعود سعدالدینی (اورازکو) نیلوفر قادری نژاد (کته

کولوتیس) هادی ضیاءالدینی (خودش) ناصر محمدی (یکمن) فرامرز رحمانی (جوتو) واهیک هارترمیان (خودش) شاید نام ۱۰۰ نفر دیگر را نیاروده ام که احساس کردم خودشان نمی خواستند یا نوه های من هستند، به معنی دیگر شاگردان شاگردانم. در نمایشگاه هایم با طنز و ابتکارهای مختلف مثل برقراری هپنینگ ها و انتخاب انبازها برای نمایشگاه دادن یا بیل حواله کردن ها و نقاشی های در بسته از جوک و هزلیات عبید و مولوی سعی ها کرده ام تا روند نمایشگاه بروهای مقرراتی را به هم بزنم. فریاد من در مصاحبه ها و نوشته ها و تدریس من این بوده که به «خودی» بیندیشید و غرب را بی فرهنگانه تقلید نکنید. آخرین ایسم مهم ترین یا بادوام ترین استیل نیست!

بی پرده سخن گفته ام. دشمن زیاد دارم. دوستان شفیق بیشتر. بی پروا قدم های زیاد برداشته ام. پس اشتباه های بی شمار مرتکب شده ام. دروغ کم گفته ام و این حرف آخر بزرگترین دروغم است.

محبوب: آقای الخاص صحبت از انتقاد کردید، من از شما و درباره شما انتقادهای مختلفی خوانده ام، نظرتان درباره وضع انتقاد هنری در ملکمان چیست؟ **الخاص:** مجبوریم قبول کنیم که وضع نقد در حال حاضر بسیار بد است. مصاحبه هایی که من این روزها می خوانم یا حرف های کنی و بدیهی می گویند که نگفتنشان و گفتنشان لازم نیست یا آنقدر پیچیده حرف می زنند که فهمیدنش برای هنرمندان هم مشکل است. من در کتابی از مجموعه مقالات و مصاحبه های خود که می خواهم به چاپ برسانم حرف هایی درباره نقد هنری زده ام که به نظرم امروز هم مطرح است. بخشی از آن را اینجا می آورم. قضاوت درباره آن با خوانندگان کلک باشد.

موضوع مقاله نویسی هنری!
تکلیف نقاشان جهانی ما باید معلوم

شود!

هنر خود را به مردم بشناسانی، بیش از همه به خود کمک می‌کنی، و به درک حدود هنر خود و رابطه‌اش با اجتماع نزدیک می‌شوی.

آگاهی مردم را باید لمس کرد. تعهد هنر در هر زمانی فرق می‌کند ولی در هر زمانی مقصود نهایی هنر تعهدی است به اجتماع و در این زمان لزوم این تعهد روشن تر است.

با تمام حرف‌هایی که می‌زنند که در این جا کسی هنر نمی‌شناسد، همیشه می‌توان احساس کرد که مردم و روشنفکران ما چه خوب از حد خوبی و بدی هنر هنرمندان آگاهند. در مردم زمزمه‌ایست که به گوش می‌رسد که کدام شاعر در کدام کتاب گل کرد و در کدام کتابچه پژمرد.

تکلیف نقاشانی که از فهم مردم این ملک شکایت دارند و خود را جهانی می‌دانند باید معلوم شود. چون همین هنرمندان اند که سرانجام به فروش تابلوهای خود در ایران محتاجند و هر چند بار به طمع فروش از کشورهای ایده‌آل خود با کالایی نو به بازار ما می‌آیند.

مطلب دراز است و پرحرف، ولی اعمال و حدود هنر هنرمندان معاصر ما با تمام عجایب و غرایبش به سادگی معاصر است. تکرار می‌کنم: هنرمند ما باید متواضع، مودب، پرحوصله باشد و مبلغ هنر و رواج‌دهنده و در برقرار کردن رابطه گسیخته هنر و مردم کوشا و متعهد به اجتماع. صمیمیت و راستی را ساده می‌توان شناخت.

خرده‌مندی: در مقالات یا مصاحبه‌های اخیرتان حرف‌های زیادی از فقر فرهنگ دیواری و از بی‌تجربگی گالری‌دارها دارید که در امر اقتصادی یا حرفه خود کم یا هیچ نمی‌دانند. اگر دوست دارید در اینجا به این سؤال پردازید.

الخاص: در مقایسه با فرهنگ زمینی که هنر قالی ما یا به عبارتی غنی‌ترین فرهنگ جهانی باشد، فرهنگ دیواری ما بقدری نازل است که باعث سرافکندگی است. بر دیوار خانه‌های بسیاری از دوستان، از فرهیختگان اهل ادب و موسیقی یا علم، گوبلن و شترها، قطار قطار، بر

...باید سه سؤال را مطرح کرد: اول، درد دوری هنر هنرمندان معاصر از مردم بخصوص در این ملک و مسؤلیت این هنرمندان.

دوم، تکلیف مقاله‌نویس هنری، انتقاد و دلایل انتقاد او.

سوم، احترام به کلام، یعنی رعایت حدود معانی کلام - کلامی چون هنرمند، چون الهام، چون نبوغ، چون سنت، تا هر کلام تا انسان تا عشق، تا حق.

مطلب این مقاله مطلب درد دوری هنر هنرمندان معاصر از مردم بخصوص مردم این ملک و مسؤلیت این هنرمندان است.

باید زود مطرح کرد که هنر نقاشی در کشور ما هنری است غریب و هر که خود را در این ملک نقاش یا مجسمه‌ساز بداند باید بداند که آدمی است با حرفه‌ای عجیب و غریب و دور از مردم دیارش.

و باید بداند که شاید هم لازم نباشد تا مردم مات و مبهوت در مقابل تفنن با وسائلی چون چسب و گل و نان سنگک قرار بگیرند و تحسین‌کننده هر تجربه‌ای باشند. باید بداند که شاید تأمل درست باشد و برگشتن به اصلی که آن ناآگاه، آگاه است که نان سنگک پرکتی است و آن آگاه که چرا نان سنگک وسیله هنری نباشد. ناآگاه - که شاید خیلی از شیفتگی‌های هنرمندان غرب به وسیله نو، از درد بی‌هنری باشد.

باید بداند که اگر همین نمایشگاه را در زویل بلوچستان نه، در مشهد خراسان نه، در قزوین نه، در همین جنوب تهران دایر کرده بود، با همین تابلوها و با همین کوکتل‌ها چه هنگامه‌ای می‌شد.

باید سؤال مردم را جواب داد. باید متواضع بود، مودب و پرتحمل. اگر هنرمند این ملک است و در این ملک هنر خود را به مردم ارائه می‌کند باید در شناساندن آن هنر سهمی داشته باشد.

وقتی که با مردم حرف زدی و سعی کردی

مخمل سیاه و منظره‌های بازار منوچهری دیده‌ام که میرس. انگار که صادق هدایت بیاید «شهر آشوب» حسینقلی مستعان یا گابریل گارسیا مارکز «تقدیم با عشق» فهیمه رحیمی را بخواند؛ یا استراوینسکی بنشیند و به نوار لیلیا فروهر، مکرر گوش کند. برای این سهم از سؤال به همین سه مثال بسنده کنیم و حرفه نگارخانه‌داری را در نقدی بر نمایشگاه اخیر استاد جوانی به نام کریم نصر در نگارخانه برگ، بررسی کنیم.

همین فروردین ۷۸ به نگارخانه برگ سر زدم. نمایشگاه آثار سالهای ۷۶ و ۷۷ کریم نصر بود. در گالری ۱ مروری بر آثارش، در گالری ۲ تصویرسازی‌هایش و بالاخره در گالری ۳ استادی جا افتاده با زبان غنی تصویری، سه گالری این بهترین نگارخانه تهران را پر کرده بود. با احترام به ریش سفیدی ما، به چند نفر سپرده بود

که الخاص را به نمایشگاهم

دعوت کنید. رفتم. کریم نصر

با اصرار خواست که با

نوازش یا شلاق، هر کدام

که بهتر است، آثارش را

نقد کنم و به قول هادی

ضیاءالدینی مثل برخی از

تهرانی‌ها نباشم که در حد

سبب‌زمینی به نمایشگاه

برخورد می‌کنند. در گالری شماره

یک ایستاده بودیم و بعنوان انتقاد از این

هنرمند جوان این حرفها را زدیم که:

آقای کریم نصر من کار شما را بیسندم یا نه چه

اهمیتی دارد؟ فرض کنیم بگویم در این سطح

پرده، رنگ‌ها ترکیب‌بندی لازم را با سطح‌های

دیگر ندارد، یا از نبود سبک شخصی یا هویت

ایرانی در آثارتان صحبت کنم، چه سودی دارد،

صحبت مهم‌تر، بهتر است از شما بپرسم برای

برقراری این نمایشگاه چند متر شیشه خریده‌اید؟

برای تهیه چوب قاب کاغذ پاس پارتو چه خرجی

کرده‌اید؟ مدیر این گالری که حقوق و مخارج

خود را از شهرداری یا از ارشاد می‌گیرد، چه

اقدامی برایتان کرده است؟ برای آشنایی کلک‌سیونرها با هنرمند که شما باشید چه مهمانی داده یا چه آشنی پخته است؟ معلم هنرستانی، استاد دانشکده‌ای، مربی مهد کودکی را دعوت کرده است تا شاگردان خود را بیاورند و پرسش و پاسخ یا ارتباط دست اول با شمای هنرمند برقرار کنند؟ با مدیران هتل‌ها در شهرها در جزایر توریست‌پذیر قشم و کیش، جلب سیاحان، بیمارستان‌ها و نشست‌هایی که برای برنامه‌ریزی دارند تماسی داشته است که شاید از مدیر روابط عمومی‌شان تعهدی بگیرد که حداقل در سال ۲ یا ۵ کار از نگارخانه بخرند؟ من همه آثار شما را با دقت دیدم و این ریشخندی است که شما در این نمایشگاه فقط یک اثر آن هم شماره ۱ را که یک طراحی است فروخته‌اید!

آری این مسائل اصلی را همه فراموش

کرده‌ایم و هیچ اعتراضی به آن

نداریم. بنابراین معتقدم که

هنر نقاشی در ملک ما به

یک مانیفست قاطع

فوتوریستی بخصوص

درباره اهمیت تحرک

حرفه نگارخانه‌داری

نیاز مبرم دارد، و شاید

باید در دانشکده‌های هنری

رشته‌ای تخصصی برای آن

● هنر نقاشی آنهم

در ملک ما، با شعر و ادبیات

سابقه تاریخی تنگاتنگی

داشته است که تفکیک آن

موجب مرض است. آری نقاشی

در بعد تجرید پروازی از آن

خود دارد که هیچ‌وقت

منکر آن نشده‌ام.

گنجانند.

خردمند: علاقه شما به ادبیات باعث شده است که

پرتوهایی از نویسندگان و شاعران معاصرمان ترسیم

کنید و صحنه‌هایی از ادبیات و شعر معاصرمان را در

قالب تابلو نقاشی عرضه کنید.

علت این کار غیر از آن مسأله «علاقه» که قید کردم

چیست؟ فکر می‌کنید تا چه حد موفق شده‌اید مفهوم

«نقاشی» را در این پرتوها پیاده کنید؟ منظورم این است

که تا چه حد خود را در دور شدن از ادبیات و رسیدن

به نقاشی موفق می‌دانید؟

الخاص: وقتی پس از ده سال تحصیل در آمریکا،

به ایران برگشتم، با ادبیات، یا بهتر بگویم با شعر

نیما بود که به اصل خود برگشتم و غبار غربت را پاک از لهجه و اندیشه‌ام زدودم.

می‌دانید که از سه هنر اصلی یعنی ادبیات، موسیقی و نقاشی، (چهار تای دیگر مخلوطی از این سه تا هستند) ادبیات بین فرم و محتوا به محتوا بیشتر گرایش دارد و موسیقی بیشتر به فرم. برای من مسیح‌زاده نه به خاطر تعصب حرفه‌ای یا دینی بلکه به دلیل تکامل تثلیثی فلسفی، هنر نقاشی روح تقدسی است که به یک اندازه به فرم و محتوا میل می‌کند و آنها را به وحدت می‌رساند. فرم و محتوا مثل دو بال پرنده‌اند. سیر تکاملی نقاشی با یکی از آن دو مثل پرواز زنده با یک بال میسر نیست. اگر درباره هنر نقاشی به این نکته که باید با گرایش به تجرید خود را به هویت صرف و محض رساند یا به عبارتی از بند ادبیات رها شود پایبند نشویم، آن را بهتر فهمیده‌ایم. هنر نقاشی آنهم در ملک ما، با شعر و ادبیات سابقه تاریخی تنگاتنگی داشته است که تفکیک آن موجب مرض است. آری نقاشی در بعد تجرید پروازی از آن خود دارد که هیچ‌وقت منکر آن نشده‌ام. همان‌طور که گفتم اواخر خردادماه آینده، در نگارخانه الهه خیابان جردن نمایشگاه مفصلی برای ادای دین خود به نیما و شادروان سیروس طاهباز برگزار خواهم کرد و افتخار می‌کنم که به هیچ وجه از ادبیات دور نشده‌ام. مثل همیشه در حیطه نقاشی ایستاده‌ام. اگر در این آخرین جمله‌ام بویی از تکبر می‌شنوید آن را به گناه یقینی که به آن رسیده‌ام ببخشایید.

خرده‌مفند: شنیده‌ایم که قرار است مهمانسرای در شیراز تأسیس شود و از چند نقاش - از جمله از شاگردان شما - دعوت کرده‌اند صحنه‌هایی از اشعار حافظ را بر دیوارهای این مهمانسرا رسم کنند. وقتی دریابیم از شما دعوت نکرده‌اند، حیرت کردیم چرا که از میزان علاقه شما به حافظ باخبریم و می‌دانیم که شعرهای وی را به زبان آشوری ترجمه کرده‌اید. چه صحتی در این زمینه دارید؟

الخاص: دوستان عزیزم میمنت و جمال میرصادقی در فرهنگ بی‌نظیرشان، «واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی» واژه انگلیسی «آیرونی» را «ریشخند» معنی کرده‌اند به این معنی اگر طنز تلخ و سربین بیفزاییم دیگر در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. حیرت نیست بلکه آیرونی یعنی همان ریشخند است اگر سهم بیشتر نقاشانی که می‌خواهند شعر حافظ را تصویر کنند، کسانی باشند که حافظ به خاطر افشای ریا، زهدفروشی و نودولتیشان دوام هفتصدساله آورده است! یکی از حیرت‌ها، اگر جای گله باشد این است که تنگ نظری آقای پاکباز همکار دیرینم و حذف نام مرا در این نمایشگاه بی‌ناله ماندی که در موزه معاصر برپا کرد، نمی‌توانم باور کنم!

هادی: به طور کلی اگر بخواهید یک جمع‌بندی از سخنانان ارائه دهید، چه آینده‌ای برای نقاشی کشورمان پیش‌بینی می‌کنید.

الخاص: نه پیغام آور، نه فال‌بینم، به آینده هنرهای تجسمی کشورمان اما خوش‌بینم. به خاطر غنای فرهنگی چند هزارساله، بازدهی‌های خود را داشته و خواهد داشت. به هنرآموزان جوان پیشنهادات ساده‌ای دارم.

عنصر کار، تمرین، تکرار را فراموش نکردن، به کمیت بیش از کیفیت اهمیت دادن، به فرهنگ قوی و ملی رنگ، فضا و چهره‌های خودی پرداختن. فرق احترام به سنت را با تحجر دریافتن، هنر نگارگری ملی را از دید خود، نه از سلیقه هانری ماتیس فرانسوی فهمیدن. (البته نه به معنای فرهنگ غربی را ممنوع شمردن و ماتیس را رد کردن) برتر از همه این‌ها، اما، با آشتی و ایمانی صمیمی وسعت طراحی و نقاشی را پذیرفتن!

در پایان بگویم که درد دل‌های من پایانی ندارد. «من کار خود را می‌کنم دنبال»، و بیان دردهایم را به پرده‌هایم می‌سپارم. از محبت شما دست‌اندرکاران مجله فرهنگی کِلِک سپاسگزارم.